



توحید

در قرآن

استاد احمد رضا اخوت

بهار ۱۴۰۳

دوره توحید در قرآن، جلسه سی، ۲۵ فروردین ۱۴۰۳ ۲

دستاوردهای توحید برگرفته از جلسات گذشته ۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دوره توحید در قرآن، جلسه سی، ۲۵ فروردین ۱۴۰۳

دستاوردهای توحید برگرفته از جلسات گذشته

دقیقه ۱۰ تا ۱۰

ما به سوره مبارکه آل عمران رسیدیم و حدود هفتاد آیه از آن را مطالعه کردیم. قبل از اینکه وارد ادامه بحث شویم یک جمع‌بندی داشته باشیم و دستاوردها و نکاتی که از این قسمت‌ها برداشت کردیم را یاد آوری کنیم.

▪ نکته اول، توحید را از کلام خدا دریافت کنیم و آن‌طور که خدا می‌خواهد موحد شویم نه آن‌طور که خودمان یا پدر و مادر ما یا جامعه می‌خواهد. ممکن است همان‌طور که خدا می‌خواهد جامعه هم بخواهد، ولی همان‌طور که خدا می‌خواهد موحد باشیم نه آن‌طور که بقیه می‌خواهند.

▪ نکته دوم، دنبال شناخت خدا و معرفت او و موحد شدن هستیم. موحد شدن تنها به اعتقاد داشتن نیست، بلکه سیر و سلوکی دارد. انسان باید موحدانه زندگی کند، همان‌گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام زندگی کردند.

▪ نکته سوم، خداوند با توصیف مؤمنان حقیقی، موحدان و زندگی موحدانه را توصیف کرده است.

▪ به همین نسبت خداوند با توصیف کافران دور شدن از توحید و زندگی موحدانه را توصیف کرده است. زندگی موحدانه، مثل اعلی و زندگی کافران، مثل سفلی.

▪ نکته چهارم، خداوند موحد را جاری کننده و مجرای حیات، مالکیت، حکومت، وجه و جریان رحمت، فیض خود می‌داند. به همین دلیل توحید پیوسته قرین حیات و مالکیت است. انسان موحد حیات دار و مالک می‌شود.

▪ نکته پنجم، نسبت توحید با حیات و مالکیت نسبت مستقیمی است. به همین دلیل موحد پیوسته با بالا بردن ادراک خود نسبت به حقایق و توحید، ظرفیت خود را ارتقاء می‌دهد، حد یقف ندارد. این‌طور نیست که مثلاً بگوید که من خدا را شناختم و تمام. چون شناخت، جریان یافتن حیات است. موحد با بالا بردن سطح ارتقاء خود نسبت به توحید پیوسته در حال افزایش حیات و قلمرو مالکیت است. این استثناء ندارد. پیامبر صلوات الله علیه و مؤمن ندارد. پیامبر صلوات الله علیه هم همین‌طور است. بعضی‌ها فکر می‌کنند پیامبر صلوات الله علیه چون پیامبر است، دیگر شناخت او نسبت به خدا پر شده است. اصلاً صلوات به همین معنا است. وقتی می‌گوییم که خدایا صلوات بفرست بر محمد و آل محمد، شما برای حیات

و قلمرو مالکیت پیامبر صلوات الله علیه دعا می کنید. حالا اینکه به چه صورت است، جای بحث است. نمی خواهیم بگوییم نقضی مترتب بر حضرات معصومین است.

۱- توصیف را از کتاب خدا در حق بنام و آنطور که خدا می خواهد مقرر فرماید
 ۲- موصوفین تمام اعتبار داشتن نیست بیک سید مرتضی است (موصوفان زنده کردن)
 ۳- خداوند به وسیله مؤمنان صبیح موصوفان را در زنده موصوفان را توصیف کرده است. (مثل آهن)
 ۴- کماکان در حق از توصیف زنده موصوفان را - - - (مثل سنج)
 ۵- خداوند موصوفان را جاری کرده است، مالیت، مالکیت، حرکت، دمج، جریا رفت، یعنی خود را دانه زمین
 دلیل توصیف پیوسته قرین با مالیت مالکیت است.
 ۱- نسبت توصیف با مالیت مالکیت، نسبت منقسم است. درصدا با ارتقاء سطح محضرت نسبت توصیف پیوسته
 در حال ادراک حیات و قلمرو مالکیت خدا است.

دقیقه ۱۰ تا ۲۰

■ در سوره بقره موضوع وجه، حیات و مالکیت بسیار مهم شد و بالتبع در سوره مبارکه آل عمران هم موضوع حیات و مالکیت هم اهمیت پیدا کرد.

- در عین حال در سوره مبارکه آل عمران موضوع قیام به قسط خیلی اهمیت پیدا کرد و به واسطه همین قیام به قسط، تقوا و خویشتر داری که در سوره بقره از آن یاد شده بود در سوره آل عمران خود را به صورت ویژه نشان داد.
- در سوره مبارکه بقره وجه، حیات و مالکیت، خودش را نشان داد و از آنجا به بحث کرسی و دین اشاره شد. در سوره مبارکه آل عمران قیام به قسط، حیات و مالکیت خیلی موضوع مهمی شد و بالتبع آن موضوع نزول کتاب و بحث رزق خیلی موضوع مهمی شد.
- به اندازه ای که به موضوع اهل کتاب در سوره آل عمران و موت و حیات اشاره شده در سوره مبارکه بقره اشاره نشده است. البته در سوره آل عمران موت و حیات هم آمده است، ولی از منظر انتقال حیات خیلی به چشم می خورد.
- وقتی این دو را نگاه کنید؛ وجه، کرسی، دین، حیات مالکیت، قیام به قسط، رزق، کتاب، در سوره مبارکه بقره موضوع علم و در سوره مبارکه آل عمران موضوع قدرت خیلی موضوع مهمی می شود. آن چیزی که در بین این دو اهمیت پیدا می کند تقوا است. بروز علم و قدرت در انسان تقوا است. حرف اصلی این است که تقوا کلید ارتقاء توحید است. یعنی اگر کسی موفق به تقوا بشود، به طور طبیعی در مسیر توحید گام برمی دارد. هر چه تقوای او بیشتر باشد، ارتقاء توحید او هم بیشتر است. ارتقاء تقوا معادل ارتقاء توحید است. خاموش

شدن تقوا، خاموش شدن نور توحید است. به این دو موضوع، در این دو سوره خیلی اشاره شده است. تفاوت آنها این است که در سوره بقره تأکید می‌کند تقوا از ناحیه علم جاری بشود. **وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمُكُمُ اللَّهُ^۱**. البته می‌گوییم در حالی که خدا تعلیم شما را می‌کند، تقوای او را پیشه کنید. اگر «او» را «او» حالیه در نظر بگیریم.

- در سوره مبارکه آل عمران قدرت است، اراده و خواست و دعا است. در سوره بقره علم باعث تقوا است و در سوره آل عمران، اراده و طلب و دعا است که باعث تقوا است. به همین دلیل **ربناها** در سوره آل عمران بیشتر است.
- مطالبی که در سوره بقره مطرح می‌شود باعث تقویت علم انسان است و مطالبی که در سوره آل عمران مطرح می‌شود، اراده و طلب و دعای انسان را تقویت می‌کند. به نظرم بعید نیست که بگوییم سوره آل عمران، سوره دعای قرآن است. سوره‌های دیگری مثل غافر هم هستند که موضوع دعا در آنها هم مهم است، ولی چون دعا سبب تقوا می‌شود و تقوا منجر به توحید می‌شود، موضوع محوری محسوب می‌شود.
- قیام به قسط هم خیلی مهم است. هر زمان شما بخواهید قسط را اجرا کنید، تقوا مطرح می‌شود. هر زمان بخواهید از افراط و تفریط دوری کنید، تقوا مطرح می‌شود. هنگامی که نگران افراط و تفریط شوید، تقوا مطرح می‌شود. سر سفره نشسته‌اید. نگران می‌شوید که کم بخورید یا زیاد بخورید. اینجا تقوا نمایان می‌شود. گویی چیزی به نام تقوا ناگهان شکوفا می‌شود.

سؤال: این نگرانی نشانه تقوا است؟

پاسخ: بله، مراقبت است.

نگاه کردم در کجا تقوا وجود ندارد؟ همان جایی که انسان نگاه خود را خاموش می‌کند و برای او مهم نیست که به افراط یا تفریط برسد. لاابالی می‌شود. لاابالی یعنی من را باکی نیست. یعنی احساس می‌کند می‌تواند اینجا راحت باشد. اما زمانی که نگران افراط و تفریط شد، تقوا نمایان می‌شود.

سؤال: ظاهراً این نگرانی باید در مسیر مثبت هم باشد؟

پاسخ: حتماً هست. لا ابالی ظاهراً. شما هر کاری که می‌کنید، این مسئله صدق می‌کند.

سؤال: برای فرد متقی به آن معنا خیال راحت در مسیرش وجود ندارد. خوف و نگرانی را دارد.

^۱ سوره مبارکه بقره، آیه ۲۸۲

پاسخ: اگر نباشد انسان چپ می‌کند. من خیلی دقت کردم. می‌گویند برای مؤمن دیگر اینکه خیال راحت داشته باشد، معنا ندارد. این حرف امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمودند: حزن شعار آنها و خوف لباس آنها است. **فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ**^۲. خود این کلید تقوا می‌شود.

دقیقه ۲۰ تا ۳۰

اینکه انسان در هر کاری که انجام می‌دهد، در افراط و تفریط نیفتد. الان شما وقت خود را صرف چه کاری می‌کنید؟ افراط می‌کنید یا تفریط می‌کنید؟ تقوا خود را نشان می‌دهد.

بحث قیام به قسط بسیار به انسان قدرت می‌دهد. به شرط آنکه واقعاً اراده فرد به این باشد که قیام به قسط کند و برای او مهم باشد که قسط را بشناسد. قسط در هر زمینه‌ای متفاوت است و ما کمتر محل‌های افراط و تفریط کارهای مختلف را می‌شناسیم.

سؤال: مگر برای مؤمن از امنیت نمی‌آید؟ آدم که خودش را به خدا می‌سپارد، با خاطر جمعی و آرامش به تقوا می‌رسد. نباید که همیشه استرس داشته باشد!

پاسخ: استرس نیست. مؤمن باید خاطر جمع باشد. مؤمن، مؤمن است. اما مثل رانندگی است. آیا ماشین شما بنزین دارد؟ بله. لاستیک‌های آن درست است؟ بله. همه چیز آن خوب است؟ بله. بعد در جاده می‌افتید. آگه آن خوف نباشد، سرعت مجاز را رد می‌کنید و بی‌احتیاطی می‌کنید. با آرامش رانندگی می‌کنید، چون خوف دارید. نگران این هستید که اگر تند برانید، تصادف می‌کنید. این خوف باعث می‌شود که با سرعت مطمئنه بروید. خوف منجر به اطمینان می‌شود. از آن طرف هم بیش از حد یواش نمی‌روید که از طرف دیگر بام بیفتید و به خاطر خستگی، خوابتان ببرد. زیرا که بعضی از احتیاط زیاد، خسته می‌شوند و خوابشان می‌گیرد.

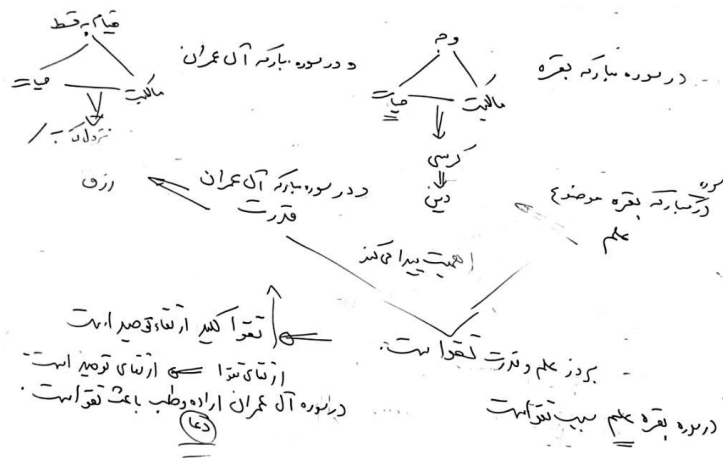
فرد باید متعادل باشد. مرز خوف و رجای هر چیزی مشخص است و تشخیص این مرز، تعیین‌کننده است. اینکه می‌گوییم فرد خوف دارد، نگران است و خاطرش آسوده نیست، یعنی مسئولیت‌شناس است. برای همین تشویش دارد؛ مثل مادر و پدر. شما اگر پدر یا مادر بی‌خیالی باشید، بچه مریض می‌شود. اگر هم زیاد سخت‌گیر باشید، یک سرفه که می‌کند، او را به قرص و دارو می‌بندید. یک حدی دارد، حد اعتدالی دارد.

قَائِمًا بِالْقِسْطِ، پیدا کردن این حد اعتدال است. قیام به قسط در سوره آل عمران به دین تعبیر می‌شود. زیرا که حد قسط را دین مشخص می‌کند. دین فطری عهده‌دار حد قیام به قسط است. یعنی از نظر علمی، اگر کسی حد و حدود دین یا امور فطری را بداند، می‌تواند حد و حدود قیام به قسط را بفهمد. به نظرم قیام به قسط کلمه کلیدی است که خداوند به خودش نسبت داده است. هنگامی که خداوند قیام به قسط را به خودش نسبت می‌دهد

^۲ خطبه ۸۷ نهج البلاغه

یعنی همه چیز را بر مدار اعتدال خلق کرده است. در طبع همه چیز، اعتدال است. ممکن است برسید خود انسان در مدار اعتدال نیست! در صورتی که خداوند انسان را هم در مدار اعتدال خلق کرده است. اما به او اختیار داده است و انسان به واسطه اختیارش، خیلی کارها را می کند و ممکن است عالم را به هم بریزد. اما خداوند به وسیله مؤمنان، ناهنجاری هایی که کافران در عالم به وجود می آورند را خنثی می کند.

به این عمل مؤمنان، غفران می گویند. یعنی جبران می کنند. مؤمنان وزنه تعادل عالم هستند. هرچه کافران فساد می کنند، وزنه کار این طرف را زیاد می کنند. به همین دلیل زمانی که اوضاع روزگار بدتر و بدتر می شود، مؤمن بهتر و بهتر می شود. عملش صالح تر و ارتقاء آن بیشتر می شود. زیرا می خواهد هم کار خودش را انجام دهد و هم جور بقیه را بکشد. به هر حال عالم باید در سطح اعتدال باشد. خداوند ولی الهی را همیشه حی قرار داده است؛ زیرا که این اعتدال به عهده او است. یکی از معنویت های خاص حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف این است که در دوره ای پر از فساد آن هم از انواع مختلف، جلوه می کنند. به همین دلیل جامع همه صفات انبیاء و اولیاء قبل از خودشان هستند. یعنی همه کرامت ها و بزرگی های انبیاء و اولیاء قبل از خودشان را دارا هستند. دلیل آن هم همین تعادلی است که باید در عالم وجود داشته باشد.



یکی دیگر از نکاتی که از این دو سوره مبارکه متوجه شدیم این است که کفر در ستیز با توحید است؛ نه فقط در اعتقاد بلکه در عمل. لذا کافر محارب است. به واسطه کفرش با خدا در ستیز است. همان طور که مؤمن در محراب است. محل عبادت او هم محل جنگ و ستیز است. این حرفی است که سوره مبارکه آل عمران درباره حضرت زکریا علیه السلام و حضرت مریم سلام الله علیها مطرح کرد. این نکته مهمی است. خداوند کسانی را در این سوره در محراب خواند که عبادت آنها را بیان می کرد. در جنگ نبودند، اما معنویت آنها حکم این را داشت که در جنگ باشند. به همین دلیل موحد واقعی در هر حالتی که باشد، حتماً در محراب است. کما اینکه کافر حتماً در محاربه است.

سؤال: این جنگی که می فرمایید، همان برقراری تعادل است؟

پاسخ: خیر، منظور این است که می‌خواهد بر علیه قسط قیام کند. انسان به دلیل اینکه دارای اختیار شده است، در زندگی حالتی به او دست می‌دهد که ناگهان حس خدایی می‌کند و می‌خواهد بر علیه خدا ستیز کند و به جنگ با خدا برود. از اینجا جنگ انسان با خدا شروع می‌شود. همین که فرد به سمت کفر می‌رود، یعنی دارد به سمت جنگ با خدا می‌رود. از آن طرف همین که به سمت ایمان می‌رود، مجاهد می‌شود. موحد این سوره، مجاهد و کافرش در مقابل است. یعنی اگر سیمای موحد را ببینید، در کارزار با کافر است. مبدأ جنگ در عالم، از قبول داشتن یا نداشتن توحید است.

دقیقه ۳۰ تا ۴۰

در حقیقت از خود خدا و مفهوم خدا شروع می‌شود. الان اسرائیل با مسلمانان به خاطر پیامبر صلوات الله علیه مشکل ندارند. مسجدالاقصی و خود خدا است که جنگ دارند و این محاربه با خدا است. کما اینکه مؤمنین به طور طبیعی مدافع خود خدا هستند و سربازی خود خدا را می‌کنند. این هم یکی از نکات مهمی بود که در سوره نشان می‌داد. براساس این منطق دید ما نسبت به مجاهدان تغییر می‌کند. از منظر این سوره مجاهد به معنی کسی نیست که در صحنه کارزار شمشیر می‌زند و رجز می‌خواند، برای کسی است که علم توحید را بلند کرده است، ممکن است در صحنه جنگ باشد و ممکن است هم نباشد. هر کسی که علم توحید را بلند کند روی پیشانی او می‌زند که شما در صف مجاهدین شدید و تعریف این سوره از جهاد خیلی ویژه است و اختصاص به این سوره دارد. البته از این سوره به سوره‌های دیگر هم می‌رود. پس براساس این منطق دید ما نسبت به مجاهدین تغییر می‌کند و مجاهد همان کسی است که علم توحید را علماً و عملاً برپا داشته است و البته کافر همان کسی است که علم توحید را به هر دلیلی خوابانده است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: این خیلی سؤال خوبی است. می‌پرسند که آیا یک نفر می‌تواند هم مؤمن باشد و هم کافر باشد؟ این در روایات بحث شده است. می‌گویند: بله، اما در یک زمان ممکن نیست بلکه در دو زمان ممکن است این اتفاق بیفتد که خود این آیات بعد هم یک گریزی روی همین موضوع می‌زند که بعضی‌ها **تُؤْمِنُ بَعْضٌ وَنُكْفِرُ بَعْضٌ**^۳ هستند، به یک چیزهایی ایمان می‌آورند و به یک چیزهایی کافر می‌شوند. به همین دلیل این ایمان و کفر آنها در زمان‌های مختلف است و عاقبت به خیری آنها به این بستگی دارد که کدام یک غلبه پیدا کند. ولی در یک زمان امکان نیست که شخص

^۳ سوره مبارکه نساء، آیه ۱۵۰

هم مؤمن باشد و هم کافر باشد. ولی در یک زمان می‌تواند هم مؤمن و هم مشرک باشد. شرک و ایمان باهم در یک زمان جمع می‌شود، ولی ایمان و کفر در یک زمان جمع نمی‌شود.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: خیلی سؤال پیچیده ای است، ولی خدا می‌گوید جمع می‌شود: **وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ**^۴، به دلیل اینکه سطح ایمان وقتی ضعیف باشد، مثلاً به خدا ایمان دارد، ولی خدای او خیلی قوی نیست. ایمان دارد، ولی ایمان او کم و کسری دارد. به همین دلیل ایمان با شرک قابل جمع است، ولی با کفر قابل جمع نیست. شما نمی‌توانید هم اعتماد به یک نفر داشته باشید، هم اعتماد نداشته باشید. بله، اینگونه می‌شود که در راه که می‌روید، یک نفر را بلد کوه است و یک زمان می‌گویید: عجب آدم کار بلدی است. یک مقدار که می‌روید، کار سخت می‌شود و می‌گویید: عجب کاری کردیم با این فرد آمدیم. در یک زمان امکانش نیست، **مُذَبِّدَيْنَ بَيْنَ ذَلِكَ**^۵.

سؤال: ولی شک می‌شود کرد؟

پاسخ: شک، بله. شک مقدمه شرک می‌شود. یک حرف فرق دارد. شک اول می‌آید، بعد شرک می‌شود. شک اعتناء به گزاره‌های نادرست که ایجاد اختلال در پذیرش حق می‌کند. زیغ ایجاد می‌کند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: سؤال این است که آیا اگر کسی واقعاً موحد باشد، مجاهد است؟ ما که موحد هستیم، مجاهد نیستیم. جواب این است که یک جای کار ایراد دارد. معلوم است آن توحیدی که سوره آل عمران دنبال آن است، آدم باید خار چشم دشمنان باشد تا خیالش راحت باشد. باید احساس جهاد را بکند. به تدریج آیات مثل هواپیما اوج می‌گیرد و در فضای جهاد وارد می‌شود. سوره آل عمران در حوزه جهاد مثل کسی است که لباس علم داشته که وقتی از تن بیرون می‌آورد می‌فهمند که او رزمنده بوده است که لباس علم تن او کرده بوده است. خیلی منظره جالبی دارد. دو نکته دیگر بگویم و بحث را تمام کنم.

■ نهمین چیزی که در سوره آل عمران به ویژه مهم شد، بحث زیغ و محوریت زیغ است. کسانی که از حق به هر دلیل دوری می‌کنند یا راه خودشان را کج می‌کنند که با حق چشم در چشم نشوند یا به هردلیلی به خاطر عدم علم یا عدم اراده، منطبق بر حق نیستند. این افراد در هر

^۴ سوره مبارکه یوسف، آیه ۱۰۶

^۵ سوره مبارکه نساء، آیه ۱۴۳

سطحی باشند، ممکن است یک مدت هم هدایت یافته باشند. می گوید: رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا ۗ يَعْنِي مَعْلُومٌ اسْتِ أَنْ يَزِغَ فِي هَر سَطْحِي كَارِآمَدِ اسْتِ وَ اِنْسَانِ رَا اَز مَعْرَكَةِ تَوْحِيدِ وَ مَوْحَدِ بُوْدَنِ خَارِجِ مِي كَنْد. كَسَانِي كِه اَز حَقِّ بِه هَر دَلِيلِي دُورِي كَنْدند يَا رَاهِ خُودِ رَا كَجَجِ كَنْدند، يَا مَنطَبِقِ بَرِ حَقِّ نَبَاشَنْدند، اَيْنِ اِفْرَادِ دَرِ هَر سَطْحِي كِه بَاشَنْدند اَز تَوْحِيدِ دُورِ هَسْتَنْدند وَ دِجَارِ مَتَشَابَهَاتِ مِي گَرْدَنْدند.

۸- كَفَر سَيِّئًا تَوْصِيْرًا اسْتِ نَهْ فَقَطْ دَرِ اَعْتَادِ بَلِيْغِ دَرِ عَمَلِ . لِذَا كَاثِرٌ مَبَارِكٌ اسْتِ هُوَ فُؤَادُكَ
 مَذْمُومٌ دَرِ حُرَايِ اسْتِ . بَرَا سِ اِيْنِ مَفْهُومِ دِيْرًا نَيْبِ مَبَارِكِ اِيْنِ عَدَمِ نَبُوْدِ
 وَ مَبَارِكِ هَا كَسِي اسْتِ كِه «عَلِمَ تَوْصِيْرًا عَمَّا دَعَلَا بَرِيْدًا اسْتِ .
 ۹- كَلْبُكَ اَز حَقِّ هَر دِيْسِ دُورِ اسْتِ رَا هُوْدِيْتِ نَجْمِ كَسْتِيْرًا مَنطَبِقِ بَرِ حَقِّ نَبَاشَنْدند
 اَيْنِ اِفْرَادِ دَرِ سَطْحِي بَاشَنْدند اَز تَوْصِيْرِ دُورِ دِهَارِ مَتَشَابَهَاتِ نَآوَدَنْد اَز هَدِيْتِ
 تَعْمِيْرِ مِيْرِيْنِ دِهَنْدِ رُكْحَاتِ عَالَمِ اَز اَمْسِ كَرِهِيْ وَ يَابَسِيْتِ اِيْنِ بَعْضِ مَبَارِكِ . لِذَا اِفْرَادِ اسْتِ
 عَمْرٍ دَرِ بَرِيْتِ دَلِيْلِ اَصْحَابِ دِيْنِ (زِيْلِح) .
 اَيْنِ مَوْضِعِ اَلْاَعْرَابِ اسْتِ دَرِ بَرِيْتِ مَبَارِكِ رُكْحِ عَامِلِ كَفَرِ لَبِ اسْتِ . (تَرْجِيْمِ كُوْمِلِيْنِ)

دقیقه ۴۰ تا ۵۰

از یقین به شک تغییر مسیر می دهند و محکمت عالم در اجتماع، محکمت عالم در انسان، محکمت عالم در هستی را فراموش کرده یا نسبت به آن بی خبر می مانند. لذا افرادی سست عنصر و به شدت دارای ضعف تحلیل، منظور تحلیل های اجتماعی و سیاسی می شوند. در سوره آل عمران به طور خاص زَیْغ را عامل خراب شدن می داند و ضعف تحلیل انسان ها را به خاطر زَیْغ می داند. زَیْغ یعنی آدم خوب نشنوند، خوب نبیند، اگر جایی حق است تسامح کند، گوش ندهد، خیلی خطرش زیاد است. همین موضوع در سوره آل عمران است که در سوره مبارکه بقره، رَیْب عامل کفر فرد است. رَیْب یعنی بددل و بدگمان و چرکین شدن است. تردیدهای همراه با سوء ظن است. آیا خدا و کتاب و رسول صلوات الله علیه و انقلاب می تواند این همه آدم را هدایت کند؟ خود ما هم که مؤمن هستیم چه هستیم که خدا بخواهد چند میلیارد را هدایت کند. خود خدا در همین هم مانده است. اینها رَیْب است. قدرت خدا را به خاطر مشاهده یک قطعه ای از زمان یا یک جمع ندیدن است. این نگاه به خاطر این است که ما وقتی هدایت نمی شویم، یعنی هیچ کس هدایت نمی شود. وقتی ما تا این سقف بالاتر نمی رویم، یعنی هیچ کسی نمی رود. وقتی ما آدم نمی شویم، یعنی آدم شدن محال است. البته به این طعنه نمی زند که امام رحمه الله گفتند که ملا شدن چه آسان، آدم شدن محال است. داستان آن متفاوت است. این را علماء و عرفاء می گویند، حرف آنها درست و سر جای خودش است. ولی انسان نسبت به دین، اسلام و اهل بیت علیهم السلام تردید دارد و احساس می کند

۶ سوره مبارکه آل عمران، آیه ۸

دست آنها از اصلاح کوتاه است، اینها رِب است. رِب یعنی اصلاح بی اصلاح، به خودم که نگاه می‌کنم می‌بینم بیش از پنجاه سال از سن من گذشته است یک عدد از صفات خودم را نتوانستم برطرف کنم. مگر شوخی است آدم بخواهد صفت تغییر بدهد. خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند. این حرف‌ها، حرف‌های خوبی نیست، مواظب باشید یک موقع این حرف‌ها را جایی نزنید، البته اگر کسی از این حرف‌ها زد، نگویید او اشتباه می‌کند، او از یک منظر دیگر می‌گوید. شما از این حرف‌ها نزنید. لابد او دارد یک چیز دیگری را می‌گوید. چون اینها جزء متشابهات است. به حرف‌های متشابه ایراد نگیرید. به محکمت آدم‌ها توجه کنید. به متشابهات آنها ایراد نگیرید. در منبرها نشینید و دکمه تحلیل خود را روشن نکنید. آنها دارند وعظ می‌کنند. یک چیزی می‌گوید که آدم‌ها تنبه پیدا کنند. داستان خطابه فرق می‌کند. ولی چگونه خدا این همه آدم را هدایت می‌کند؟ واقعاً نمی‌دانم، اما قرار است هدایت کند. دین چگونه می‌تواند در این محورها، عرصه‌ها موفق شود؟ نمی‌دانم. باور کنید اگر من و شما بودیم قوی‌ترین انسان‌هایی که تحلیل بلد هستند، کسانی را که از غیب خبر دارند کاری با آنها نداریم، یک عده ای هستند که از غیب خبر دارند. اگر سه سال پیش، نه پنج سال پیش می‌گفتیم، پنج سال بعد را پیش بینی کنید، غیر ممکن بود بتواند پیش بینی کند. کسی ویروس کرونا را چطور می‌توانست پیش بینی کند؟ مگر کسی که خودش ایجاد کرده است. آنها خوب پیش بینی می‌کنند. آنهایی که خودشان آن را خلق می‌کنند خوب پیش بینی می‌کنند. خوار شدن اسرائیل آن هم در کوتاه‌ترین زمان را چه کسی می‌توانست در ذهن تصور کند؟ شما نمی‌دانید سال پیش از اخبار در مورد پیشرفت اسرائیل و ساختن شهرهای متاورس و.. غوغا بود. یک شهری را از کجا تا کجا داشتند بنا می‌کردند که کل خاورمیانه را بگیرند. آنهايي که اهل تحلیل بودند گفتند که دنیا دیگر تمام شد. اسرائیل همه جا را گرفت. باورشان نمی‌شد یک چنین هیمنه‌ای را یک کسی بتواند بشکند. ما از هیمنه‌ها خبر نداریم. ما از این چیزها خبر نداریم. اینجا بی‌خبری خوش خبری نیست. اتفاقاً می‌گویند باید خبر داشته باشیم تا بدانیم این هیمنه چطور شکسته شد. خدا است دیگر، می‌شکند.

رِب یعنی چه؟ مگر می‌شود؟ مگر الکی است؟ مگر کسی می‌تواند هیمنه دلار را بشکند؟ مگر کسی می‌تواند هیمنه یورو را بشکند؟ می‌دانید با چه سرعت و شتابی دارد می‌رود بالا؟ اگر این هیمنه نشکست، به سرعت خرد نشد. چرا آدم آن قدر نسبت به دین و وعده‌های الهی بد دل می‌شود؟ راه نفوذ شیطان به انسان از طریق رِب در سوره بقره و زِغ در سوره آل عمران است. یک سوراخ کوچک است. مثل یک حوض است که فقط یک سوراخ کوچک دارد. هر چقدر آب در آن بریزید، نمی‌ماند. زِغ داشته باشید، هر چه آب داشته باشید، رِب داشته باشید، آب فروکش می‌کند.

اعتقادات نمی‌ماند. آیه این است: وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَّهَ النَّهَارِ وَآكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ^۷. یعنی ایمان روز و کفر شب اتفاق می‌افتد. این هم شد نکته دهم.

سؤال: زیغ را که معنی کردیم گفتیم؟

پاسخ: انحراف از حق

سؤال: آیه می‌گوید: رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا.

پاسخ: می‌گوید که زیغ بر من ایجاد نکن. علتش این است که او آن‌قدر موحد است که احساسش این است و می‌داند که خدا اسبابی گذاشته که آن اسباب منجر می‌شود.

دقیقه ۵۰ تا ۶۰

■ نکته دهم من همین است. همین را می‌خواستم بگویم. در سوره آل عمران می‌فرماید که هر کسی هر مسیری که می‌رود برای خود دلیل دارد منطق دارد و استدلال می‌آورد و خود را حق به جانب می‌بیند. انسان چه کافر باشد چه مؤمن برای اتصالش به رب العالمین به دنبال دلیل است. دلیل می‌آورد. همه ابناء الدلیل هستند. همه دلیل می‌آورند. چرا دلیل می‌آورند؟ به دلیل اینکه یک نظام فطری روی همه استقرار دارد. فطرت انسان ایجاب می‌کند که خود را در راهی که می‌رود مجاب کند؛ توجیه کند. سؤال شما چه بود؟ چرا می‌گوید لَا تُزِغْ؟ مثلاً به فرد می‌گوییم: چرا این مسیر را می‌روی؟ می‌گوید: اگر نروم نمی‌توانم درآمد به دست بیاورم. می‌گوییم: چرا این شغل را دارید؟ می‌گوید: اگر نداشته باشم، نمی‌شود. دلیل می‌آورد. می‌گوییم: چرا باطاغوت میانه خوبی دارید؟ می‌گوید: در غیر این صورت زندگی نمی‌چرخد. مثل اینکه شما اصلاً در این دنیا نیستید. مثل اینکه شما اجاره خانه ندارید. می‌گوییم: چرا مهاجرت می‌کنید؟ دلیل می‌آورد. مگر مهاجرت چه اشکالی دارد؟ بهترین کار روی زمین است. آدم هجرت می‌کند به خاطر اینکه توان‌های او شکوفا شود. چرا نکند؟ چرا از امکاناتی که خدا به او داده است استفاده نکند؟ می‌گوید: چرا از امکاناتی که خدا به من داده است استفاده نکنم. وجه او وجه اتصال به خدا است. نمی‌گوید که چون من می‌خواهم بروم با خدا مقابله کنم؛ نمی‌گوید. شما که نشنیدید. البته بعضی‌ها ممکن است خیلی اختلال داشته باشند، اخیراً هم زیاد شدند. اختلال‌های روانی دارند. خیلی از بی‌حجاب‌ها و ضد انقلاب‌ها اختلال دارند. از نظر روانی دو قطبی هستند و مشکلات اختلالی آنها خیلی زیاد است. اگر کسی از آدم هم ناراحت شد من به او ثابت می‌کنم. اگر کسی ضد انقلاب بود و حرف من را شنید و ناراحت شد برای او اثبات می‌کنم. دو

^۷سوره مبارکه آل عمران، آیه ۷۲

قطبی بودن او را اثبات می‌کنم. من کاری به اختلال‌های آنها ندارم. گفتیم که وجه قائل می‌شوند. ساختار حیات روی دلیل استوار است، چه در کفر، چه در ایمان. لذا گاهی از مواقع دلیل‌ها خیلی شبیه به هم می‌شوند. کسی که در مسیر کفر می‌رود دقیقاً آن دلیلی را می‌آورد که بر زبان یک مؤمن جاری است. - چرا مهاجرت می‌کنید؟ - انسان باید مهاجرت کند. باید سختی‌های دنیا را تحمل کند تا به شکوفایی برسد. چه حرف‌های خوبی است. دلیل‌ها روی مرز تشابه قرار می‌گیرند. زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ، به همین دلیل در سوره آل عمران می‌گوید که زینت داده می‌شود، آراسته می‌شود. حُب‌ها آراسته می‌شوند. یعنی به دلیل‌ها آراسته می‌شوند. به توجیه‌ها آراسته می‌شوند. به استدلال‌ها آراسته می‌شوند. انسان چه مؤمن چه کافر برای اتصال خود به خدا به دنبال دلیل است. یعنی فطرت انسان ایجاب می‌کند به اینکه در راهی که می‌رود خود را مجاب کند که این راه همان راه خدا است.

۱- ان الذی یرمى حج کما یرى برآ لکائن رب السین به دنبال دلیل است.
 فَعُرَاتِ اِنْ اِيَابَ تَلَمَّكَ خُودَ رَا دِرَاعِي دَر دَر جَابَ و تَوْبِهِ كَبَدَ.
 این دلیل داشتن (زین) بر پایه نفس باشد به زینت دریب می‌بخشد و در دقت
 بر پایه ولی الهی، اما حق با حق به هدایت در راه روشن رسته مجرب گردد.
 میان تیغ و توطئه من استغنی بعهده زل

سؤال: به ذهنم می‌آید که کافر برای عدم اتصالش است.

پاسخ: خیر، شما کافر ندیدید. بله آنهایی که اختلال دارند به آنها می‌گوییم که الان روز است. می‌گویند: نه شب است. می‌گوییم: چرا؟ می‌گویند: چون شما می‌گویید.

سؤال: اینهایی که دلیل می‌آورند چه کسانی هستند؟

پاسخ: اینها را اختلال می‌گوییم. این مرز اختلال است. اختلال، اختلال است یعنی او یک کودک دو ساله است یک کودک یک ساله یا سه ساله است یا عقل او رشد نکرده است. فقط بدن او بزرگ شده است. او فکر می‌کند با هر چیزی باید لجبازی کند. مثلاً می‌گوییم: ماست سفید است. می‌گوید: نخیر سیاه است. می‌گوییم: سفید است. می‌گوید: خیر، اینکه شما می‌گویید سفید است من می‌گویم سیاه است. می‌گوییم: باشد قبول، سیاه است. می‌گوید: دیدید گفتیم سیاه است. فردی که این طوری است را باید چکار کنیم؟ باید یک چیزی بگوییم که در راستای فکر او باشد. اینها اختلال است. ما اینها را نگاه نمی‌کنیم. چون خیلی از بحث‌هایی که در کتاب‌های فلسفی راجع به پوچ‌گراها شده است، اینها بعضاً محلی از اعراب

نداشته است، حرف‌های یک سری آدم‌های اختلالی را آورده‌اند و راجع به آن بحث کرده‌اند. اصلاً آن موضوعات، موضوع بحث نبوده است. آدم کافری که کافر است، خدا را قبول دارد، برای اتصال به خدای خود توجیه می‌آورد.

سؤال: چرا می‌گوید **لَا تُزِغْ**؟ خدایا تو زیغ بر ما ایجاد نکن.

پاسخ: خدا ساختار را این‌طوری چیده است. مسئله انسان این است که چرا ما در آن سوره می‌گوییم: خدایا تو برای ما زیغ ایجاد نکن. وقتی خدا مقدمات زیغ را به این شکل فراهم کرده است، وقتی می‌گوییم: **لَا تُزِغْ**. یعنی مسیر انتخاب حق گاهی آن‌چنان ساده هم نیست. انسان شک می‌کند. چرا شک می‌کند؟ چون همه دلیل می‌خواهند. شما به لشکر امام حسین علیه السلام می‌رسید. یک چشم شما به زن و بچه خود است. می‌گویید: یعنی من این زن و بچه را در بیابان رها کنم؟ خوراک گرگ و سگ و شغال بشوند؟ خدا این را می‌پسندد؟ خدا که این را نمی‌پسندد. دقت کنید، می‌گوید: خدا نمی‌پسندد. همه کسانی که در کربلا حاضر شدند، بلا استثناء به غیر از یزید و آنهایی که بالادستی بودند که آنها جزء اختلال‌دارها بودند و به طور کامل سلامت عقلی نداشتند، بقیه به خاطر خدا به خاطر نماز، همه نماز می‌خواندند، نقل است که نماز جماعت برقرار می‌کردند، همه به خاطر ثواب امام حسین علیه السلام را کشتند. امام حسین علیه السلام را خارجی کردند، به عنوان شورشی مطرح کردند و با او جنگیدند؛ دلیل داشتند.

دقیقه ۶۰ تا ۷۰

لَا تُزِغْ به چه چیزی اشاره دارد؟ اینکه خدا یک مسیری برای انسان گذاشته است که این مسیر روی دلیل می‌چرخد. در این دلیل انسان کم می‌آورد. نفس خود را قاطی می‌کند.

سؤال: با آن آیه **إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا** در تضاد است؟

پاسخ: خیر، آن هدایت تکوینی است.

حرف این نکته این است. این دلیل داشتن که بعد به شکل **زَيْنَ مَطْرَحٍ** می‌شود، وقتی به شکل **زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبِّ الشَّهَوَاتِ** مطرح می‌شود، این دلیل وقتی بر پایه‌ی نفس باشد به **زَيْغٍ** و **رَيْبٍ** منجر می‌شود. خود دلیل فرد را به **زَيْغٍ** و **رَيْبٍ** می‌کشاند. دلیل اسم آن این است. دلیل یعنی دست خود را به من بدهید با من بیاید. این دلیل داشتن است که وقتی به پای نفس می‌آید، **زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبِّ الشَّهَوَاتِ**، به **زَيْغٍ** و **رَيْبٍ** منجر می‌شود. ولی وقتی بر پایه‌ی ولی الهی، و نه نفس، امام حق ...

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، حتماً باید امام حاضر، حتی امام غایب هم نه، ولی الهی حاضر؛ نمی‌توانید بگویید: طرفدار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستیم، ولی نداشته باشید.

ولی ظاهر، وقتی بر پایه‌ی ولی الهی، امام حق، آن دلیل بر پایه‌ی حقایق تبیین شده توسط ولی الهی، امام حق باشد به هدایت و راه روشن رشد منجر می‌شود. این نکته‌ی خیلی مهمی است. ما در هر حالتی نان دلیل‌هایمان را می‌خوریم. حالا یا نان سمی می‌خوریم یا نان شفا بخش می‌خوریم. ولی به هر حال نان خودمان را می‌خوریم. رزق ما است. اگر یک نفر بگوید که خدا ما را گمراه کرد، یا گمراه می‌کند؛ اشکال ندارد. این حرف را بزند چرا؟ چون خداوند رزق انسان را دلیل قرار داد. بعد در این دلیل سم ریخته می‌شود. شما بدون دلیل تکان نمی‌خورید. در این دلیل سم می‌ریزید. چه اتفاقی می‌افتد؟ به سمت ناکجا آباد می‌روید، گرفتار می‌شوید.

من خودم را در این بحث خیلی دیده‌ام. چون هر بحثی که می‌کنم یک نیم‌نگاهی هم برمی‌گردم اوضاع و احوال خودم را بررسی می‌کنم. دیدم این عجب چیزی است. وقتی نگاه می‌کنید، می‌بینید به این دلیل فلان کار را کردید. می‌گوییم: دلیل شما را چه چیزی محک می‌زند؟ می‌گویید: تشخیص می‌دهم. مگر قرار است غیر خودم تشخیص بدهیم؟. خودم تشخیص می‌دهیم. اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: **مَنْ اسْتَغْنَى بِعَقْلِهِ زَلَّ**، یعنی هر کس اکتفا بکند، **بِعَقْلِهِ**، یعنی به دلیل برگرفته شده از آن باید و نبایدهای درونی خودش، **زَلَّ**، به معنی لغزیدن لرزش است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، همین را می‌خواهد بگوید. اساساً کفر در سوره مبارکه بقره و آل عمران آن متولد شده از ایمان است. این خیلی خطرناک است. کفر ابتدایی نیست.

سؤال: دلیل جنبه‌ی مقدمه دارد یا غایت؟

پاسخ: دلیل قائل است. دلیل بعضی وقت‌ها قائل است، بعضی وقت‌ها سائق است. ولی در طبع خودش قائل است به اقتضاء سائق است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: قائل آن فردی است که جلو می‌افتد و آدم پشت او می‌رود. دلیل این‌طوری است. سائق کسی که از پشت هل می‌دهد و آدم را جلو می‌برد. به اقتضاء سائق می‌شود به طبع ذاتی خودش قائل است.

^۸ بحار الأنوار: ۳/۲۳۵/۷۷

خیلی دلیل موضوع جالبی است. اگر نوک پرگار دلیل انسان در نفس او باشد، حتماً دچار ریب می‌شود. هر کسی باشد، عالم باشد، عارف باشد، هر کس می‌خواهد باشد، آخرش می‌شود بلعم باعورا. این نوک پرگار امام حق باید باشد. این خیلی مهم است و تمام هدایت انطباق با امام است. یعنی انسان باید هیچ دلیلی نداشته باشد مگر اینکه بگوید چون رسول الله ﷺ می‌گویند. چون امام می‌گویند. چون ولی می‌گویند. چون حکم شرعی آن این است. شما نمی‌توانید از خودتان تصمیم بگیرید. شما نمی‌توانید خیلی از کارها را انجام بدهید. باید آن را به دلیل بچسبانید. بچسبانید یعنی اینکه از معیار امام همه چیز را ببینید. می‌گویند: **تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمَامِ**^۹، یعنی شما در حج معیار خود را درست می‌کنید. سوزن پرگار که روی نفس است را برمی‌دارید و روی امام می‌گذارید. کار حج این است. خدا حج را برای این قرار داده است. **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا ۙ، حَتَّىٰ إِنْ أَهْلَ الْكِتَابِ هَسْتِيدَ، كِتَابَ بِهِ شَمَا دَادَهَانِدَ، بَايِدَ دَنْبَالِ اِمَامِ حَقِّ بَاشِيِدَ. اِمَامِ حَقِّ مِي گويِد كِه اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰهَ وَكَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَكَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا اَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللّٰهِ**

دقیقه ۷۰ تا ۸۰

باید بگویند که من با توجه اتکاء به این حرف است که آمده‌ام و دارم موحد می‌شوم.

آیه هفتاد و سه:

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ

جز به کسی که از آیین شما پیروی می‌کند ایمان نیاورید

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنْ أَلْهَدَى اللَّهُ الْهَدَىٰ اللَّهُ أَنْ يُؤْتِيَ أَحَدًا مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ

هدایت، هدایت الهی است. به کسی همانند شما داده می‌شود یا اینکه می‌تواند در پیشگاه پروردگارتان با شما بحث و گفتگو کند.

هُدَىٰ اللَّهُ أَنْ يُؤْتِيَ أَحَدًا مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوْكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنْ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۷۳﴾

درگیری، درگیری دلیل‌ها است.

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ

ای پیامبر به اینها بگو هدایت، هدایت الهی است. این توطئه‌ی شما در برابر آن بی‌اثر است. سپس اضافه کردند: تصور نکنید به کسی همانند شما

کتابی آسمانی داده می‌شود یا اینکه می‌تواند در پیشگاه پروردگارتان با شما بحث و گفتگو کند، بلکه منطبق نزد شما است.

^۹ عیون أخبار الرضا علیه السلام : ۲۹/۲۶۲/۲، امام باقر علیه السلام

^{۱۰} سوره مبارکه آل عمران، آیه ۶۴

هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ

واقعاً دلیل داشتند، کتاب داشتند، بی دلیل نبودند.

سؤال: فرمودید، وقتی جواب بعضی از چیزها داده می‌شود جواب درستی هست، ولی این درست جواب نیست. یعنی این طوری گمراه می‌کند؟

پاسخ: بله، من از این خیلی استفاده می‌کنم.

سؤال: هر جواب درستی ...

پاسخ: در جای درست استفاده می‌کنم. ما در دلیل‌هایمان خیلی زمین می‌خوریم.

سبک زندگی‌های ما پر از دلیل‌های خود تراش است. می‌گوییم چه کسی این را گفته است؟ می‌گویید: آدم عاقل این گونه فکر می‌کند. می‌گوییم:

شما عاقل هستید، احتمال من هم باید عاقل باشم، ولی من این گونه فکر نمی‌کنم. یا من ناعاقل هستم یا برعکس. یعنی یک جایی می‌آیم آن را نقض

می‌کنیم. مثلاً یکی از کارهای مشاورین این است که می‌گویند که این حرف عقلی فرد نزد منی که ممکن است عاقل باشم...، یا فرد ممکن است

عاقل باشد یا من ممکن است عاقل باشم، این دلیل را این گونه نمی‌بینم که فرد می‌گوید و تردید ایجاد می‌کنند. هر چند فرد یا مشاور خود را عوض

می‌کند یا دیگر به سراغ مشاور نمی‌رود. می‌گوید: این مشاور یک دفعه یک زاویه‌ای با من داشته است. چون احتمال دارد که همیشه با من زاویه

داشته باشد پس دیگر سراغ او نمی‌روم.

خیلی از این موضوع دور نیستیم. یعنی اگر همین الان بگردیم و چند تا از کارهایی که هفته پیش انجام دادیم را ببینیم، دلیل آنها را خودمان

تراشیده‌ایم.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، دلیل درست است، جای آن نادرست است. من همه‌ی اینها را خود تراش می‌گویم. از این به بعد که سوره را نگاه می‌کنید، دلایل خود تراش

افراد را نگاه می‌کنید.

حضرت علامه درباره این آیه می‌گوید: «به معنای آیه خدا دانانتر است». هر موقع علامه می‌گوید که خدا به معنای آیه دانانتر است، یعنی معنای آیه

واقعاً سخت است. «این است که طایفه‌ای از أَهْلِ الْكِتَابِ یعنی یهودیان...»، در این آیات بعضی وقت‌ها به مسیحیان و بعضی وقت‌ها به یهودیان

مطالب را مطرح می‌کنند. «... طایفه‌ای از أَهْلِ الْكِتَابِ...» یعنی یهودیان به یکدیگر گفتند، «... رسول اسلام و مؤمنان وی را در نماز خواندنشان به

طرف بیت المقدس در اول روز تصدیق بکنید، ولی در نماز خواندنشان در آخر روز به طرف کعبه تصدیق نکنید. در فاش ساختن این سر به غیر خود

اعتماد نکنید. به هیچ وجه به اطلاع مسلمانان نرسانید که یکی از شواهد نبوت پیامبر موعود برگرداندن قبله از بیت المقدس به طرف کعبه است. برای اینکه اگر مسئله قبله شدن کعبه را تصدیق کنید و آنچه از کتاب آسمانی خود اطلاع دارید را به مسلمانان بگویید و عمارات صدق دعوی نبوت پیامبرشان را فاش سازید، این مقصود پیش می‌آید که مسلمانان هم مثل شما دارای قبله می‌شوند. آن وقت است که سیادت و آقایی شما از بین می‌رود. دیگر نمی‌توانید در بین جماعت‌های گوناگون دنیا فخر کنید. دیگر نمی‌توانید فخر کنید که ما تنها ملتی هستیم که دارای قبله هستیم. علاوه بر این نزد خدا هم هیچ حجتی نخواهید داشت. چون وقتی سر خود را فاش کنید، خداوند هم می‌فهمد که شما از سال‌های پیش در جریان بودید». یعنی یک جور یکتمان کنید که نه خدا بفهمد و نه بندگان. این فهم دقیق علامه خیلی جالب است اینها را که در آیات نگفته است، اینها را علامه از آیات می‌گوید.

علامه در بطن و در قلب اینها رفته است و مطالب را بیرون کشانده است. حضرت علامه اعتقاد دارد که اینها نسبت به توحید اعتقاد دارند که می‌شود حرفی را از خدا کتمان کرد و خدا هم نفهمد.

دقیقه ۸۰ تا ۹۰

یعنی یک آدم باید این قدر کودن باشد؟ اینها ادعای نخبگی هم داشتند.

سؤال: مفهوم کتمان کردن در برابر خداوند در جای دیگر قرآن هست؟

پاسخ: کتمان در برابر خدا به این شکل و این قدر صریح من که ندیده‌ام.

« شما از سال‌های پیش، از جریان تغییر قبله جدید آگاه بوده‌اید، دیگر نمی‌توانید عذر بیاورید که ما از آن حقانیت آن بی‌خبر بوده‌ایم، بدین جهت به نبوت پیامبر اسلام ایمان نیاوردیم. خدای تعالی از این سه قسمت از سخنان ایشان جواب داده است اما از اینکه گفتند بدان چه در اول روز نازل شده است ایمان بیاورید و به آنچه آخر روز آمده است کفر ورزید و بشارت مربوط به تغییر قبله را به مسلمانان نگویید تا آنها نیز به سوی حق هدایت نشوند فرموده است: هدایتی که مؤمنان نیازمند آن هستند، هدایت حق است که آن هم هدایت خود خدای تعالی است.»

اصلاً خدا این گونه حرف می‌زند؛ هدایت، هدایت خدا است: **إِنَّ الْهُدَىٰ، هُدَىٰ اللَّهِ**

سؤال: رهبران آنها هم فکر می‌کردند از خدا می‌شود پنهان کرد؟

پاسخ: خیر، هوای نفس داشتند.

سؤال: شکل آن شبیه دادگاه است. مثلاً یک قاضی دارید که اگر علم هم داشته باشد، می‌گوید که اگر شما نگویید، من اصلاً نمی‌دانم.

پاسخ: بله، اینها یک مبنای فقهی دارند و گرنه این قدر احمق نیستند. اصطلاحات اصولی را نمی‌خواهم بگویم. اگر می‌خواستم اصطلاحات اصولی را بگویم می‌فهمیدید که آنها چقدر انسان‌های عاقلی بوده‌اند. تا چیزی به حد تلجّز نرسیده است و احراز پیدا نکرده است، حجیت ندارد. شما احراز آن را بگیرید، حجیت ندارد. مثلاً ایشان تحلیل خودشان را می‌گویند، من هم به تحلیل ایشان دامن می‌زنم. ما که آنجا نبوده‌ایم. حتماً دلیل عقلا نه‌ای داشته‌اند. می‌گویند که تا موقعی که چیزی را آشکار نکردید و مردم هم نمی‌دانند، حجیت ندارند. اسم آن را حجت علمی و شرط علمی می‌گویند. شرط حقیقی که نیست، اعتبار است. اعتبار که می‌کنید، از حجیت می‌افتد. در شرع هم در بعضی جاها داریم. مثلاً می‌گویند که نجاست در نماز شرطش علمی است، شرطش حقیقی نیست. یعنی اینکه اگر لباس شما نجس شد و ندانستید، بعد فهمیدید، نماز شما صحیح است. چون شرط علمی است، حقیقی نیست. اما شرط وضو حقیقی است، اگر ده نماز خواندید و بعد فهمیدید به دست چسب بوده است، وضوی شما باطل است و همه نمازها را باید قضا کنید.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، فقیه بودند. یک جوری آیات را بخوانید که به آنها حق بدهید که این گمراهی‌ها را داشته‌اند. نه اینکه بگویید که کودن و احمق بوده‌اند، عالم بودند. من خیلی جرأت ندارم در این سطح بروم، چون اگر این سطح بروم همه دچار مشکل می‌شویم. می‌گوید: «مؤمنین احتیاج به هدایت شما ندارند، یعنی شرایط طوری شده است که اگر اینها بلافاصله بگویند که قبله به این صورت است و حکم آن این گونه است، ده‌ها نفر و بلکه قبیله و قبیله‌هایی هدایت می‌شوند».

جای خوبی کتمان می‌کند. همان کتمان آنها باعث می‌شود ده‌ها قبیله، هزاران نفر ایمان نیاورند. ببینید خدا چه دل و جرأتی دارد: **إِنَّ الْهُدَىٰ، هُدَىٰ** الله، شما وقتی این را می‌شنوید، می‌گویید: **إِنَّ الْهُدَىٰ، هُدَىٰ** الله، یعنی خدا هدایت کرده است. ولی وقتی پای صحنه می‌روید، نگاه می‌کنید می‌بینید که کتمان این ده‌ها نفر را از ایمان ساقط کرده است. بعد خدا می‌گوید: **إِنَّ الْهُدَىٰ، هُدَىٰ** الله.

«پس مؤمنین احتیاج به شما ندارند. شما به فکر خود باشید، اگر می‌خواهید از هدایت خدا پیروی کنید و اگر نمی‌خواهید به کفر خود باقی باشید. اگر می‌خواهید بشارت تحویل قبله را فاش سازید و اگر نه کتمان‌ش کنید. از قسمت دوم گفتارشان که گفتند می‌ترسیم اگر راز تحویل قبله را فاش سازیم و در نتیجه کعبه قبله مسلمانان شود و آنان مثل شما صاحب افتخار شوند، فرمود: فضل به دست خدا است».

واقعاً باید به تحلیل علامه جایزه داد. سه بخش کرده است. از آیات قبلی سه رویکرد درست کرده است. خدا گفته است:

إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

به هر کس بخواهد می‌دهد، چه شما بترسید و چه نترسید.

« به دست شما نیست تا آن را به خود اختصاص دهید و از دیگران دریغ ندارید و از اینکه گفتند می‌ترسیم خدا بفهمد و دیگر نتوانیم نزد خدا بهانه بیاوریم که ما در کتاب آسمانی خود بشارتی نسبت به تغییر قبله ندیدیم هیچ جوابی نداده، بلکه برای اینکه بطلان آن آنقدر واضح بوده است که احتیاج به جواب نداشته است، همچنان که در آیه دیگری که متعرض همین بهانه جویی است نیز از پاسخ اعراض نموده‌اند. وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ^{۱۱}. در اینجا ممکن است خواننده تصور کند که جمله مگر نمی‌داند جواب خدا به ایشان باشد، ولی این گونه نیست بلکه این جمله می‌خواهد اعلام کند یهود این سخن را وقتی گفته است که از راه وحی فهمیده بودند که برای خدا سر و آشکار بندگان فرقی ندارد و این حرفی که در این مورد زده بودند از بی‌فکری و نداشتن تعقل صحیح بوده است، نه اینکه بخواهد جواب بدهد. چون اگر جواب بود احتیاج به آوردن حرف «ف» در أَفَلَا يَعْلَمُونَ نداشتند و می‌فرمود: أَلَا يَعْلَمُونَ». بحث را تمام کنیم، یک هفته فرصت دارید.

دقیقه ۹۰ تا ۱۰۰

هر کاری را که انجام می‌دهیم براساس دلیلی است، شما به هر کاری کار نداشته باشید، بعضی از کارهایی که جنبه مقابله‌ای دارد، یعنی واکنش به یک عملی است. فقط واکنش آن را انتخاب کنید و به بقیه آن فعلاً کاری نداشته باشید. مثل اینکه یک نفر شما را در یک موقعیتی قرار می‌دهد که شما جوابی به او بدهید، اینها را واکنش می‌گوییم.

مثلاً شما سر کلاس رفتید، دانش‌آموز شما یک کاری می‌کند که شما در واکنش به آن کار قرار بگیرید. مثلاً آن دانش‌آموز سر کلاس می‌خوابد، یا امتحانش را بد می‌دهد، با فرد کناری صحبت می‌کند.

یک جاهایی انسان واقعاً در واکنش قرار می‌گیرد. در واکنش‌ها حرارت درونی انسان خیلی غلظت پیدا می‌کند، حرص انسان درمی‌آید. آنجا محل معرکه شح نفس است و آنجا آن روی دیگر انسان را درمی‌آورند. در روابط اجتماعی اغلب ارتباطات انسان واکنشی است. یک تعداد آن ایجابی هست، اما بیشتر آن حالت واکنشی دارد. شما یک سری از واکنش‌های خود را به‌عنوان نمونه انتخاب کنید. مثل حالتی که نمونه‌گیری می‌کنند و بررسی می‌کنند آن فرد بیمار هست یا خیر، بدخیم هست یا خوش‌خیم، استدلال‌ها را تکه‌برداری کنید. سپس خود را بررسی کنید، اینکه آنجا آن کار را انجام دادید به چه دلیلی آن کار را انجام دادید؟ آن را مستند کنید و از خود دلیل کارتان را بخواهید. بگویید: اگر پیش امام معصوم بروم و

^{۱۱} سوره مبارکه بقره، آیه ۷۶

همین حرف را بزخم امام معصوم هم همین حرف را می‌زنند؟ انسان‌ها می‌گویند: معلوم است امام معصوم همین را می‌گویند. اگر امام معصوم اینها را نگویند امام معصوم نیست.

سؤال: اشکال آن این است که تفسیر آزمایش با پزشک است.

پاسخ: بله، درست است.

اگر بگویید که رفتم پیش امام معصوم همین که من گفتم را می‌فرمایند. باید یک روایت یا آیه قرآن بیاورید. فعلاً می‌خواهیم به امام ارجاع بدهیم که مجوز این کارتان براساس آن روایت باشد. می‌گویید: چگونه برویم روایت‌ها را جستجو کنیم؟ راه آن این است حکمت‌های نهج البلاغه از یک تا صد آن را بخوانید و مرور کنید، حتماً آنجا پیدا می‌شود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام اینها را برای شما گفتند. ورق بزنید و ببینید به کدام اینها مستند می‌دهید.

روزی یک فردی آمد و گفت: یک کتاب برای یک نفر نوشته است. من کامل او را می‌شناختم. در این مجموعه صفات خوب را به او نسبت داده بود و البته من می‌دانستم همه آنها عکس است چون آن فرد را می‌شناختم. در این شرایط حتی نباید قیافه خود را تغییر بدهید که او احساس کند این گونه نیست. حق ندارید حرفی بزنید، چون یک حسن ظنی بر یک مؤمنی روا داشته شده است و از جانب خدا است و با خداوند معامله کرده است، به شما هم ارتباطی ندارد. خداوند از اینکه مردم نسبت به یک مؤمنی حسن ظن پیدا می‌کنند و یک سری صفات نیکی بین آنها جاری می‌شود استقبال می‌کند و اسم آن را دروغ نمی‌گوید. اما شما چون این را نمی‌دانید و درحال مخالفت هستید، مخالفت با چه کسی می‌کنید؟ با حق. اگر ذره‌ای قائماً بالقسط شود، باید آنجا فقط باید خداوند را یاد کنید که نه ابروهای شما بلغزد، نه فَلَائِتَ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ، نه چهره شما و نه زبان شما؛ هیچ.

واکنش‌های ما نسبت به اعمال خیلی وحشتناک است، نوع ما را می‌گوییم. نوک پرگار روی نفس افراد است و براساس آن می‌چرخد.

دقیقه ۱۰۰ تا آخر

برخی اوقات انسان یک کمالی را از یک نفر می‌شنود، فقدان آن را در خود می‌بیند، ناخواسته اعصاب او به هم می‌ریزد. می‌گویند: آن فرد مدرک دکترای خود را گرفته است، یک شغل خوب هم دارد، ازدواج هم کرده است، بچه‌دار هم شده است، استادیار بوده است، دانشیار شده است و به‌زودی هم استاد می‌شود، شش فرزند هم دارد. می‌گویید: عجب. همان‌طور که می‌گویند، گویی به قلب او شخم می‌زنند. بله، همه چیز را باید خدا بدهد. واکنش شما خیلی مهم است. چه کار می‌کنید؟ چگونه واکنش نشان می‌دهید؟ می‌گویید: دانشگاه که مهم نیست، اینها هم پست‌های معمولی

دنیا است، كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ^{۱۲}. این را باید فضل ببینیم و بگوییم که خداوند هر چیزی به هر فردی داد، به من هم داده است. اگر او دکتر گرفت، اگر او بچه دار شد، اگر او ازدواج کرد، خواهر و برادر من بود؛ دارایی من زیاد شده است. الحمدلله، احساس می‌کنم که دارایی من زیاد شده است. حتماً خیرات آن به من می‌رسد. احساس می‌کنم که اینها یک روزی نفع آنها به من می‌رسد. می‌گویند: چه ارتباطی با شما دارند؟ آنها آن طرف هستند شما این طرف. می‌گویید: نه اینها به هم ربط دارند. اگر من بودم حتماً برای آنها قربانی می‌کردم. برای آنها دعا می‌کردم. یادم باشد که حتماً یک نمازی، یک زیارتی، یک دعایی برای آنها بخوانم.

این واکنش‌ها در حالت‌های ناخودآگاه انسان خیلی وحشتناک است. کافی است فقط دوربین مخفی باشد، قیافه‌های ما را و حرف‌های ما را تصویربرداری کند.

إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٧٣﴾

این سه جمله را تا جلسه آینده کار کنید.

إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى

إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ

يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٧٣﴾

من نمی‌گویم پرگارتان را روی این بگذارید، من می‌گویم پرگارتان را روی قلب امام بگذارید. امام این‌گونه فکر می‌کند، اما این آیه را در قلب امام ببینید، با زبان خودتان نخوانید. زیرا اگر با زبان خودتان بخوانید، گرفتار آن شح نفس می‌شوید؛ بد می‌خوانید. نمی‌خواهم به سبک نفسم آن را بخوانم. یعنی انسان این‌گونه است که آیه آیه را که برای نفس خود می‌خواند، بد می‌خواند. این را در قلب امام بیندازید. تعارف است اگر بگویم این دارایی من است، اما اگر بگویم این دارایی امام است؛ تعارف نیست. اگر بگویم اینها ثمره صلوات است، تعارف نیست. اصلاً ما صلوات فرستادیم که آن اتفاق بیفتد و آن دارا شود و دارایی امام شود. خدا اینها را زیاد کند، مال امام را زیاد کند، ما هم کنار امام می‌ایستیم و استفاده می‌کنیم.

این را هم بنویسیم و دیگر تمام کنیم:

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾

خیلی این آیه در این بخش گل کرد. اما حواستان باشد بعضی آیات را یاد بگیریم:

^{۱۲} سوره مبارکه قصص، آیه ۸۸

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ

قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ

اینها که قُل می گوید، آیه را روی محور امام می برد. این را پیامبر صلوات الله علیه گفته است. پیامبر صلوات الله علیه گفته است که **إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ**، شما نباید بگویید، باید از زبان پیامبر صلوات الله علیه بگویید.

سؤال: یعنی کارکرد قُل های قرآن...؟

پاسخ: بله، خیلی مهم می شود. قُل های قرآن عروة الوثقی ها هستند و روی قلب امام می نشینند. می گویند که این حرف امام است، حرف من نیست.

تدریس به شیخ منظر

در استفاده از متن جلسات لطفاً به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفاً جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می باشد و نمی تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. (احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد).
- لطفاً از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین، خودداری شود.
- فایل متن جلسات "صرفاً" برای اعضای کانال می باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
- پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
- شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت، لطفاً به شناسه [@sm_nouri](mailto:sm_nouri) اطلاع فرمایید.

جهت تداوم نشر عمومی متن جلسات و بهره مندی از منافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.

سپاس از همراهی تان